



استقبال از «درخت گردو» در مناطق کردنشین

آن طور که مدیر امور استان های سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر گفته است، استانی فیلم سینمایی «درخت گردو» به کارگردانی محمدحسین مهدویان در سینماهای مردمی و به ویژه در مناطق کردنشین با استقبال خوبی روبه روبروده است. حسین سیدی در این باره به مهر توضیح داد: طبق گزارش هایی که از سینماهای

وقتی اواخر نشست رسانه ای فیلم خورشید در جشنواره فیلم فجر، یکی از بازیگران نوجوان فیلم، پشت تریبون قرار گرفت، از فرزاد حسنی، مجری برنامه پرسید: «باید گریه کنم؟» این سوال که خنده حاضران را همراه داشت، شاید بهترین عصاره وضعیت غالب فیلم های سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر و مواجهه تماشاگران با آنها باشد؛ فیلم هایی که عمدتا در فضایی تلخ و غمبار روایت شدند و کمتر رنگ و بویی از دلخوشی، خنده و شادی داشتند. این البته تنها منحصر و محدود به فیلم های این دوره جشنواره نبود و معمولا این حال و روز غالب سینمای ایران در سال های اخیر است. ترافیک و میل بیش از حد فیلمسازان به ساخت درام های اجتماعی و فیلم های ملودرام هم بیشتر به این غم و اندوه و تلخی و سیاهی دامن می زند. انکار طرح مسائل و مشکلات و آسیب شناسی جامعه تنها با روایت های تلخ امکانپذیر است و روش دیگری برای بازگوکردن آنها وجود ندارد، درحالی که می توان با بها دادن به گونه های مختلف سینمایی، با روش ها و قصه های جذاب و متفاوتی طرح موضوع کرد. ضمن امیدواری برای رسیدن به آن روز، نگاهی مختصر داریم به فیلم هایی که در روزهای هشتم، نهم و دهم جشنواره در سینمای رسانه به نمایش درآمدند.



علی رستگار

سینما

زندگی دوگانه آقارضا

بیشتر و در اطلاع رسانی هایی که درباره تعارض (ریست) ساخته محمدرضا لطفی شده بود، بحث جهان های موازی و البته سایکودرام مطرح شد، اما در مواجهه با فیلم بیشتر این دومی برجسته بود و چندان خبری از بحث اول نبود. درحالی که شاید بهتر بود فیلم همان بحث جابا تر جهان های موازی را بی می گرفت و با فیلمی در حال و هوای زندگی دوگانه ورونیکا ساخته کریشتف کیشلوفسکی روبه رو می شدیم، ولی در فضایی متفاوت و با مختصات ایرانی. با وجود این خواست و نظر، لطفی تجربه موفقی را در تعارض به سرانجام می رساند و به جای ساخت فیلمی ساده، مسیر پرچالشی را برای روایت قصه اش برمی گزیند. تصویربرداری و تدوین فیلم ضمن این که جذابیت هایی دارد، باعث می شود کار ضرابهنگ مناسب و به اندازه ای داشته باشد. نکته مهم دیگر این که معمولا فیلم هایی که ساختار تجربی دارند، قصه را فدا می کنند، اما لطفی در تعارض، به داستان هم اهمیت می دهد و کاری می کند که مخاطب، کنجکاو و پیگیر قصه و سرنوشت شخصیت اصلی باشد.

یکی از مهم ترین امتیازات فیلم، بازی رضا بهبودی در نقش رضا تمدن حیدرآبادی است. بهبودی، با کارنامه ای درخشان در تئاتر، همواره در بازیگری دنبال تجربیات و چالش هایی تازه است و از این نظر حضورش در تعارض هم چنین خصوصیتی دارد. شخصیت پردازی خوب رضا در فیلمنامه هم فضای خوبی را برای ارائه یک بازی پرچالش و ارائه ابعاد مختلف شخصیتی در اختیار بازیگر قرار می دهد.

دشمن مردما

بعد از سرخوردگی نصفه نیمه و تقریبی از ابر بارانش گرفته به کارگردانی مجید برزگر، تماشای دشمنان، فیلمی به تهیه کنندگی او هم، مزید علت شد تا بیش از پیش قدر «پرویز» را بدانیم. دشمنان به کارگردانی علی درخشنده که در بخش نگاه نوی جشنواره فیلم فجر امسال حضور داشت، اگرچه فضای متفاوت قابل اشاره ای داشت و از زاویه خاصی احوالات و تنهایی زنی میانسال را روایت می کرد، اما فیلم در قصه و ساختار، مخاطب را به وجد نمی آورد و واجد ویژگی خاصی نیست. فیلم که قصه اش در شهرک اکباتان روایت می شود، باوجود حال و هوای غریب و کرختی زندگی شخصیت، می توانست یا ما دوست داشتیم، وجه زنانه قصه پرویز باشد، اما مسیر قصه خوشایند و جذاب نیست و آن ملال دل انگیز پرویز، جایش را به خستگی و کشدار بودن داستان داده است. انتخاب بازیگران هم خوب نیست و حتی تلاش رویا افشار که از بازیگران خوب و قدیمی تئاتر است، به بار نمی نشیند و فیلم را نجات نمی دهد.

درخشش دوباره

بعد از پروژه هایی چون محمد رسول ا... (ص) و آن سوی ابرها که تجربیات متفاوت اما نسبتا ناموفقی برای مجید مجیدی بودند، خورشید یک بازگشت خوب به دوران اوج و یک موفقیت بزرگ است. مجیدی که در سال های دور هم دغدغه طرح مسائل و مشکلات کودکان و نوجوانان را داشت در خورشید، سراغ بچه های کار رفته و در قالب قصه ای جذاب و پرتکش، نوری بر وضعیت اسفبار برخی کودکان سرزمین مان و حتی بچه های این چنینی در جهان می تاباند. شاید کمی گل درشت و کلیشه ای به نظر بیاید، اما وقتی از رسالت یک فیلمساز صحبت می کنیم، می توان به نمونه ای چون مجیدی و کاری که او در

قیصر اهلی

احتمالا این جمله شبه منتقدانه را در این روزهای اخیر زیاد شنیده اید که «خون شد از فیلم های اخیر مسعود کیمیایی بهتر است». راستش همین طور است و آن ابهام و اغتشاش و آشفته گی قاتل اهلی، متروپل، جرم، محاکمه در خیابان، رئیس و ... کمتر در خون شد وجود دارد و با قصه و روایتی کم و بیش سرراست مواجه ایم. اما آیا این بهتر بودن از فیلم های اخیر برای کارگردانی چون کیمیایی کافی است و باید به آن به عنوان یک تعریف نگاه کرد یا تخفیف دادن به فیلمسازی است که زمانی در گذشته فیلم های درست و درخشانی می ساخت و سال هاست کمتر نشانی از بزرگی اش در کارگردانی دارد.

خون شد البته هنوز مثل فیلم های بد و دوست نداشتنی کیمیایی در سال های اخیر، پر از ضعف در شخصیت پردازی و دیالوگ ها و اجرای صحنه های ناپخته است؛ مثل همه سکانس های آن مجتمع تجارت جهانی فردوسی و دعاواها و درگیری های مضحک سر سند خانه، آغوش گشودن های مدام مادر، ترک اعتیاد دختر معتاد به دست دکتر سرخوش، به تنور انداختن نانوا ی خطاکار و ... واقعا استاد هنوز نمی داند بحث سند، محدود و منحصر به چند ورق کاغذ نیست و طور دیگری ثبت و حفظ می شود که آن ماجراهای مضحک و رفت و برگشتی سند پیش می آید؟ اصرار کیمیایی به زیبایی شناسی و دلبستگی های سینمایی اش و جانمایی به هر قیمتی آن در فیلم های سینمایی، شاید زمانی منطقی و جذاب و باورپذیر بود، اما در فیلم های اخیرش اجرای باورپذیری ندارد. واقعا آن

واقعا چه کسی پشت فرمان بود؟

یکی از مصداق های عینی غم و غصه در جشنواره امسال، همین فیلم پدران، ساخته سالم صلواتی است، هرچند همین که فیلم برخلاف بسیاری از فیلم های جشنواره، از قصه گفتن گریزانند یا توان یا حتی قصد قصه گفتن ندارند، می خواهد داستانی را برای مخاطب روایت کند، جای اشاره و به سپا قدردانی دارد، اما سطح و کیفیت فیلمنامه و اجرای صحنه ها، پدران را به فیلمی کم رمق و تصنعی تبدیل می کند و باعث می شود همه سوز و آه و اشک های قصه، نجسب و گل درشت به نظر برسد و منجر به تاثیرگذاری نشود. تصادفی مهم و تعیین کننده رخ می دهد که به دلیل کم و کاستی بودجه یا دلیل دیگری چون ناتوانی فنی، حتی امکان نمایش آن به شکل طبیعی و باورپذیر وجود ندارد. مورد دیگر این که سوال «چه کسی پشت فرمان بود؟» هم که بخش زیادی از فیلم را به خودش اختصاص می دهد، به دلیل ضعف شخصیت پردازی و دیالوگ ها و بازی های دوست نداشتنی، کمترین اهمیتی برای مخاطب پیدا نمی کند و باز به همین دلیل، آن غافلگیری پایانی درباره این که واقعا چه کسی در صحنه تصادف رانندگی می کرد، هم کارساز نیست و حسی را در مخاطب ایجاد نمی کند، بگذریم که خود باورپذیری چنین اتفاق هم زیرسوال است و فیلم نمی تواند منطق آن را به تماشاگرقبولاند. ترکیب بازیگران هم باوجود تلاش آنها برای بازی هایی خوب، جذاب و وسوسه کننده نیست و نتیجه رضایتبخشی ندارد.

دو پوستر ماجرای نیمروز (صلات ظهر و مشعل و کمان که از فیلم های محبوب استاد است) دست آن پسر بچه ها در تهران امروز چه می کرد؟ به شکلی منطقی آیا آدم برادر و رفیق خونین و مالین و در حال مرگش را به حال خود رها می کند و به او می گوید: صبح می بینمت؟ همان کاری که سیامک صفری و هومن برق نورد با سعیدآقاخان در او آخر خون شد می کنند. آیا صرفا همان قاب زیبای تلوتلو خوردن و راه رفتن افتان و خیزان و آغشته به خون و مرگ، برای این صحنه در ذهن کیمیایی بوده و توجهی به واقعیت و منطق آن نداشته است؟

ترکیب بازیگران هم قابل بحث است و با کم چهره ترین فیلم کل کارنامه کیمیایی روبه رو بودیم؛ این که چطور کیمیایی از کار با ستاره هایی چون بهروز وثوقی، فرامرز قریبیان، هادی اسلامی و ... به بازیگر نقش سعید ساعت خوش، سعیدآقاخان – که البته تلاش خوبی برای نقشی قیصروار داشت– رسیده و در غیاب جلال، بهمن مفید، منوچهر حامدی، عنایت بخشی و ... برای نقش منفی به شاپور کله رضایت می دهد، نشان می دهد که وضع خون شد چندان طبیعی به نظر نمی رسد.

با همه این ضعف ها و اجرای ناپخته، نکته های مورد نظر کیمیایی در خون شد از سوی مخاطب دریافت می شود، این که خانواده فیلم، می تواند به جامعه ای بزرگ تر به پهنای کشور تعمیم داده شود. تلاش فضلی، پسر بزرگ خانواده (آقاخان) برای جمع کردن دوباره اعضای خانواده با هر فکر و گرایش و سلیقه ای و پس گرفتن دوباره خانه، هم به تعبیرهایی فرامتنی راه می دهد.

برزخی های دوست داشتنی

دروغ چرا؟ از کیوان علی محمدی هم انتظار نداشتم، فیلم جذابی ببینم و فیلم هایش که با امید بنگذار ساخته بود، باوجود تجربیاتی سینمایی و برخی لحظات خوب، در کلیت چنگی به دل نمی زد و مورد پسند نبود. اما فیلم تازه او که با همکاری علی اکبر حیدری ساخته، جذابیت های فراوانی دارد و اگرچه فیلم کامل و بی نقصی نیست، ولی لحظات تاثیرگذار و البته بامزه کم ندارد. اساسا خاطره بازی با سینما به ویژه برای سینما بازها همیشه جذاب است، کاری که سازندگان سینما شهر قصه هم به آن واقف هستند و اشراف دارند و به خوبی موفق می شوند فیلمی نوستالژیک و سینمایی بسازند و به برخی از مهم ترین فیلم

کرمانشاه، لرستان و سنجندج خواهان اکران دوباره درخت گردو بوده اند. البته درخت گردو هنوز در سردشت اکران نشده است. سیدی در این باره عنوان کرد: در ایام برگزاری جشنواره فیلم فجر فیلم ها فقط در مرکز استان ها به نمایش در می آید به همین دلیل درخت گردو در سردشت به نمایش درنیامد.

از دست جشنواره بخندیم یا بگرییم؟

نگاهی به فیلم هایی که در روزهای هشتم نهم و دهم جشنواره فیلم فجر در سینمای رسانه به نمایش درآمدند

راستش ما هم می ترسیم

یکی دیگر از سرخوردگی های جشنواره فیلم فجر امسال، تماشای من می ترسم بود. بهنام بهزادی از کارگردان های خوب چند سال اخیر سینمای ایران است و با همان فیلم اولش، تنها دو بار زندگی می کنیم که تا اینجا بهترین فیلمش است، نشان داد نگاه تازه ای به سینما دارد و می توان به فیلم هایش امیدوار بود. کارهای دیگرش در ادامه هم تا حدودی این امید را زنده نگاه داشت، قاعده تصادف و وارونگی. اما من می ترسم، یک ناامیدی کامل در روایت بود و تنها کورسوی امید، حرف و دغدغه فیلم بود که عنوان اثر هم به آن اشاره داشت. من می ترسم به جامعه ای خشن و ناامن اشاره دارد و با ساخت یک فیلم سینمایی درباره آن هشدار می دهد، موتیف و صحنه های تکراری او از شهر از بالا و از فاصله ای نسبتا زیاد هم تأکیدی به همین مساله است، اما کاش بهزادی، فکرهای بهتری هم برای فیلمنامه، قصه و شخصیت پردازی هایش می کرد. در وضع فعلی با فیلمی روبه رویم که می توان آن را به یک انتقام شخصی عشقی خلاصه کرد که این واقعا با کارنامه قابل اعتنای بهزادی همخوانی ندارد و در شان آن نیست. نه این که مخالف روایت قصه های

عشقی یا داستان های مرتبط با آن باشیم، بحث بر سر کیفیت و روایت قصه هاست. نکته دیگر درباره ترکیب بازیگران فیلم است و انتخاب بعضی از آنها به ویژه الناز شاکردوست و پوریا رحیمی سام، هردلیلی داشته، منجر به نتیجه خوبی نشده است. این که چطور شاکردوست برای این نقش و بازی معمولی اش، نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن جشنواره می شود هم از آن غافلگیری های تاریخی است. کلاه گیس های تصنعی و عروسکی که برای رحیمی سام و امیر جعفری استفاده شده هم از گل به خودی های من می ترسم است!

در پوست شیر

پوست، اولین فیلم سینمایی برادران ارک (بهمن و بهرام) هم از خوب ها و غافلگیری های جشنواره فیلم فجر امسال بود. یک قصه جن و پریانی و افسانه ای درباره عشق و جادو و خرافه پرستی که بدون هیچ چهره سرشناس و با زبان ترکی، به بهترین شکل قصه اش را روایت می کند و به سرانجام می رساند. پوست، در فضایی خاص و متفاوت روایت می شود و به لحاظ سروشکل با دیگر فیلم های این دوره فرق داشت. اساسا کارگردان هایی که دنیای خودشان را می سازند، کار مهمی انجام می دهند و همین چالش ساخت دنیایی شخصی و متفاوت، ارزشمند است. ضمن این که فیلم های خوب، همیشه نشانه و چیز خاصی برای به یاد ماندن دارند، مثل همین پوست که صورت شیر پوستی و عروسکی را فراموش نخواهیم کرد و فیلم را با آن به یاد خواهیم آورد. روایت آن پیرمرد عاشیق هم به خوبی در قصه حل می شود و مخاطب را با فیلم همراه می کند. پوست همچنین یادآوری دوباره ای است مبنی براین که ما روی چه گنجینه افسانه ای و اساطیری خوابیده ایم و می توانیم از آنها برای نوشتن فیلمنامه ها و ساخت فیلم هایی جذاب و پررمز و راز استفاده کنیم.

ها و صحنه ها و سکانس های تاریخ سینمای ایران ارجاع دهند. تضاد علاقه و سلیقه یک جوان عشق به سینما با پدرهمسرش که مخالف سرسخت سینماست، به خودی خود ایده جذابی است و فیلم هم در روایت کم نمی گذارد. با این حال فیلم بیشتر یک کولاژ سینمایی است و چندان هم بکر و اصیل نیست و به پای نمونه موفق و مشابهی چون ناصرالدین شاه آکتور سینما هم نمی رسد که البته اشکالی هم ندارد و چنین توقعی هم از آن نداشتیم. نکته دیگر این که سینما شهر قصه می تواند مصداقی سینمایی برای بحث وحدت ملی باوجود سلیقه ها و گرایش های مختلف و حتی متضاد باشد.

سه گانه جام جم برای روز هشتم جشنواره



تمشک برزخی

جایزه ضعیف ترین چهره روزهای نهم و دهم جشنواره فیلم فجر در سینمای رسانه هم با عشق و مهر و احترام تقدیم می شود به علی درخشنده برای کارگردانی فیلم دشمنان. توقع ما از فیلمی که مجید

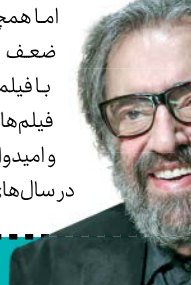
برزگر تهیه کننده آن است و بازیگری چون رویا افشار نقش اصلی آن را بازی می کند، خیلی بیشتر از این حرف ها بود، بنابراین با اعلام این سرخوردگی این شوخی میوه ای و سینمایی، با شوق منتظر فیلم های خوب درخشنده در ادامه مسیرش در سینمای مانیم.



خربازخی توخوابی

جایزه متوسط ترین چهره روزهای نهم و دهم جشنواره فیلم فجر در سینمای رسانه با مهر و احترام اهدا می شود به استاد مسعود کیمیایی برای کارگردانی فیلم خون شد؛ کیمیایی اگرچه چند قدم از فیلم های سال های اخیرش جلوتر است و فیلم سراسرت و گرمی ساخته،

اما همچنان فیلمش عاری از برخی ضعف های گل درشت نیست و با فیلمی درخشان فاصله زیادی دارد. اما ما که با فیلم های ماندگار و تاثیرگذار کیمیایی زندگی کرده ایم، از نو رویم و امیدوارانه همچنان منتظر فیلم کامل و یکدست و جذابی از استاد در سال های آینده هستیم.



شادتوت بلایی

جایزه بهترین چهره روزهای نهم و دهم جشنواره فیلم فجر در سینمای رسانه اهدا می شود به مجید مجیدی برای کارگردانی فیلم خورشید؛ فیلمی که ضمن

اشاره به یکی از مهم ترین معضلات جامعه امروز که جهان شمول هم است، قصه اش را جذاب و پرتکش ارائه می کند. مجیدی با این فیلم، بازگشت باشکوهی به دوران اوجش دارد و نشان داد همچنان در عرصه جهانی می توانیم روی فیلمسازی و حسابی ویژه باز کنیم.

